

گفت‌وگو با معلّمی که زندگی‌اش را وقف بچه‌های استثنایی بازمانده از تحصیل کرده است

وقف خاتون برای سوادآموزی

۱۰

۱۲ ۱۳

ورزش

آغاز پلی آف لیگ برتر والیبال

پیام از سد فولادی عبور می‌کند؟

مصاف استقلال – پارس جنوبی در آغاز هفته نوزدهم

شفر به دنبال خروج از بحران

هفته نوزدهم لیگ برتر فوتبال کشورمان عصر امروز از ساعت ۱۸/۳۰ با مصاف استقلال و پارس جنوبی در ورزشگاه آزادی شروع می شود و ادامه بازی های این هفته در روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه پیگیری خواهد شد. اما در تک بازی امروز استقلال تهران در حالی از شاگردان تارتار میزبانی می کند که بعد از شکست مقابل تراکتورسازی در هفته پیش ناگهان در گیر حواشی ۱۰۰ عجبییی شد. مصاحبه‌بازیکنان علیه مدیران باشگاه، افشاکری شفر در مورد برکناری اش در ابتدای ورودش به استقلال و مشکلات زمین تمرین و ... از جمله حواشی ای بود که در نهایت با دخالت مدیریت باشگاه و ممنوع المصاحبه کردن بازیکنان به اتمام رسید. حالا ای پوشان تهران برای خروج از بحران هفته جاری به دنبال پیروزی مقابل پارس جنوبی و کم کردن فاصله شان با صدر هستند...

یونونتوس به دنبال پایان طلسم قهرمان نشدن در اروپا

رونالدو دست بانوی پیر را می گیرد؟

پرسپولیس از بدو تأسیس تاکنون ۵۰ بازیکن خارجی خریده است

بهشت دلال های دلار

۱۲



۱۶

ایستگاه

اول اسفند ۱۳۹۴ خبر در گذشت «اومیر تو اگو» منتشر شد

در جست وجوی راز گل سرخ

این فقط قلمش نیست، تقریباً همه چیز زندگی‌اش می‌تواند شما را شگفت زده کند یا دست کم برایتان جالب و جذاب باشد. «اومیر تو اگو» ابتدا یک نشانه شناس و زبان شناس است، در مطالعه تاریخ قرون وسطی تخصص دارد، خیلی‌ها او را در حد یک فیلسوف خاص قبول دارند، برای روزنامه‌ها مقاله‌های خوبی در زمینه‌های مختلف می‌نویسد و بعد ناگهان کمی مانده به ۵۰ سالگی، به عنوان رمان نویس اسم در می‌کند تا جایی که خوانندگان در خیلی از کشورهای دنیا برای کتابهایش بسرو دست می‌شکنند، گاه علاقه مندانش برای دیدن او از سروکول هم بالا می‌روند، خیابان‌های شهر «میلان» را بند می‌آورند و زیر نور قطع نشدنی فلاش دوربین خبرنگاران سعی می‌کنند از او امضا بگیرند. با این همه و برای اینکه از «اومیر تو اگو» غول و افسانه نسازیم این را هم یادآوری می‌کنیم که با وجود این همه طرفدار، در میان منتقدان، نویسندگان و اهل فن، می‌شود مخالفان زیادی را پیدا کرد که سبک و سیاق نوشتن، زندگی و افکار او را نمی‌پسندند و درباره‌اش هزار جور حرف و حدیث دارند. گفتیم «همه چیز زندگی‌اش» می‌تواند شما را شگفت زده کند، نه همه سال‌های زندگی‌اش. بنابراین «اگو» وقتی سال ۱۹۳۲ در شهر «لساندریا» به دنیا می‌آید، همه چیز زندگی‌اش لاید مثل نوزادان و کودکان همسن و سالش است، یک پدر دارد که خودش در خانواده‌ای ۱۵ نفره به دنیا آمده و یک مادر که نمی‌دانیم در خانواده چند نفره پا به دنیا گذاشته و زندگی کرده است...



مجازآباد

دخالت‌کنند



ضمرامی در واکنش به استیضاح رئیس جمهور در توپیترش نوشت: «کارنامه رئیس جمهور واضح‌تر از آن است که نیاز به طلب وضوح داشته باشد! نیت نمایندگان محترم در همراهی با مردم در شرایط سخت معیشتی امروز قابل درک است. تنها راه این همراهی استیضاح نیست. اختیارات مجلس برای اصلاحات و تصویب قوانین ضروری و فوری برای خروج از ناکارآمدی فعلی فراتر از این‌هاست». حسام‌الدین آشنا در پاسخ به ضمرامی نوشت: «اگر ممکن است چند پیشنهاد برای حل فوری مشکلات کشور توسط مجلس شورای اسلامی مطرح بفرمایید». احمد امیرآبادی، نماینده مردم قم در مجلس هم واکنش تندیه درخواست آشنا از ضمرامی داشت. او در توپیترش نوشت: «جنابعلی‌ای در امور دولت و وزری محترم دخالت‌نفرمایید!»

دانش‌نمهی همسر شهید



در شب تولد شهید رضایی‌نژاد، شهره پیرانی همسر این شهید با انتشار پستی در صفحه اینستاگرام خود نوشت: «بهنام ماه تنها وجه اشتراکمان نبود! دلم تنگ است برای زپ زن‌های طولانی‌مان! برای حرف‌هایی که متقابل در کشان می‌کردیم. برای نخندیدن‌هایت، برای اینکه دوربین را دستم بگیرم بگویم داریوش بخندا به زور لیخندتی از تو بدزدیم. دلم تنگ شده برای خیابان‌های بارانی بدون چتر گر کردنمان! شب تولد داریوش است. همیشه صادقانه اعتراف می‌کرد هدیه گرفتن را دوست دارد، هدیه شادش می‌کرد! لطفاً در شب تولدت نثار روحش صلوات و فاتحه هدیه کنید».

تشکر وزیر ارتباطات از عوامل «ردخون»



آذری جهرمی درباره فیلم رد خون در اینستاگرامش نوشت: «وقتی منولد شدم، یعنی اوایل دهه ۶۰، گروهکی در کشور، با ترورهای گسترده، بسیاری از ایرانیان را به شهادت می‌رساندند. به عراق رفتند و با سکا گزیسدن در کنار صدام جنایتکار، شریک جنایات گسترده او علیه ملت ایران شدند.

اکنون این گروه جنایتکار در تلاشند با استفاده از اکانت‌های جعلی در فضای مجازی به تظهِیر گذشته سیاه خود بپردازند. این فیلم با روایتی قوی، به خوبی توانسته چهره واقعی این جنایتکاران را به تصویر بکشد. از همه دست‌اندرکاران تهیه و تولید این اثر فاخر تشکر می‌کنم».

اصلاح بی‌مورد

عباسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان در واکنش به حواشی اخیر پیرامون اصلاح قانون اساسی، در توپیترش نوشت: «همان‌طور که اصلاح یک قانون اساسی بنا بر اقتضات زمان از الزامات است، اصلاح بی‌مورد نیز می‌تواند آسیب‌زا باشد. صرف گذشت زمان دلیلی ترم برای تغییر قانون اساسی نیست. مانایی یک قانون اساسی مبتنی بر فرهنگ، باورها و ارزش‌های بنیادین از مهم‌ترین تفاوت‌های آن با قانون عادی است».



روایت مجله اشپیگل آلمان از آنچه در اردوگاه منافقین در آلبانی می‌گذرد

بستن دست داعشی از پشت!

می‌نویسد: «غلامرضا شاکری ۵۰ ساله یکی از آنان است که ۲۷ سال با این سازمان زندگی کرده است و می‌گوید: از خارج به نظر می‌آید که این سازمان لیبرال است، اما در داخل مشخص می‌شود که عملکرد آن بر مبنای دروغ، تقلب و ترس است. اواسط دهه ۹۰ میلادی افرادی که می‌خواستند سازمان را ترک کنند و یا پرسش‌های چالشی می‌پرسیدند، شکنجه می‌شدند. شاکری می‌گوید که به جاسوسی متهم شده بود و آن‌ها (منافقین) روی دستم سیگار خاموش کردند و یک هفته در شرایطی بدم که باهایم کاملاً سیاه شدند. پس از جدایی از این سازمان، آن‌ها بیش از ۶ ماه، هر ماه حدود ۳۵۰ یورو به عنوان حق‌السکوت به من پرداخت می‌کردند».

ماجرای اکانت‌های فیک

بخش جالب گزارش هفته‌نامه اشپیگل داستان حمایت و همپیمانی آمریکا با منافقین برای براندازی جمهوری اسلامی است و البته جنبش رسانهای که منافقین راه انداخته‌اند و یکی دو سالی هست که از همین راه هشتک‌های ضد ایرانی را در توپیترش ترند می‌کنند: «سازمان مجاهدین با بازوی نظامی خود موسوم به ارتش مقاومت ملی در اروپا و آمریکا فعال است. «مریم رجوی» همسر مسعود رجوی در طول این سال‌ها موضع سختی علیه ایران گرفته است. وی بین آلبانی و پاریس در تردد است و در واشنگتن هم دفتر دارد. این سازمان حتی در آلمان هم فعال است و در برلین دفتر دارد. مریم رجوی با لای‌های گسترده، در سال‌های اخیر همپیمانان زیادی جذب کرده است. «الیانو چائو» وزیر حمل و نقل آمریکا، «جان بولتون» مشاور امنیت ملی ترامپ و جولیان و دولت ترامپ این گروه را به عنوان اترناتیوی برای تغییر حکومت ایران می‌بینند. افراد در کنار آموزش‌هایی که در زمینه مسائل رزمی می‌بینند به ساخت‌وساز در کمپ می‌پردازند. گفته می‌شود که حدود ۱۰۰۰ نفر از آن‌ها در محلی به نام «بخش رایانه» با حساب‌های جعلی در توپیترش و فیس بوک مشغول پروپاگاندا برای سازمان هستند. اعضا همچنین از پیام‌رسان تلگرام برای جذب ایرانی‌های بیشتر و تشکشان آن‌ها به آلبانی استفاده می‌کنند.

حاشیه

کالاها باید مَهر ایرانی بخورند!

کسانی که در صنعت نفت فعال هستند، کاملاً واقفند که وقتی شرکت‌های خارجی مجری پروژه‌ها هستند، کوچک‌ترین قطعات مورد استفاده در پروژه را نیز وارد می‌کنند و به بهانه‌های گوناگون، از مصرف کالای ایرانی طفره می‌روند. مصرف نشدن کالاهای ایرانی در کلان‌پروژه‌های ملی، یعنی محرومیت تولیدکنندگان ایرانی از ظرفیت بازار داخلی و در نتیجه رکود، تعطیلی، بیکاری و عقب‌ماندگی.

یکی از کارهای بسیار زیبایی که آقای مهندس مهدی دوستی در ساخت پالایشگاه ستاره خلیج فارس انجام داد، جایگزینی هوشمندانه تولید ایرانی با اجناس و قطعات وارداتی است.

اکنون از برج‌های فرایندی گرفته تا پمپ‌ها و خنک‌کننده‌ها و آب شیرین‌کن‌ها تا حتی دستکش‌ها و آچارهای که در پالایشگاه ستاره خلیج‌فارس استفاده می‌شوند، ایرانی هستند. اگر امروز قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیا اعلام کرده که فاز چهارم پالایشگاه ستاره را ۱۰۰ درصد ایرانی خواهد ساخت، شعار نمی‌دهد، بلکه توانسته است. در پالایشگاه ستاره، فاکتورها باید مهر «ایرانی است» بخورند تا نقد شوند و مأموران خرید در صورتی که بتوانند کالای ایرانی را جایگزین مشابه خارجی کنند، تشویق می‌شوند.

چه بسیار شرکت‌های داخلی که قرارگاه به آن‌ها اعتماد و راهنمایی‌شان کرد تا موفق به تولید کالاها و قطعاتی شوند که پیش از آن نمی‌توانستند و امروز دانش تولید آن کالاها را در اختیار دارند و راه پیشرفت مگر جز این است که نهادهای حاکمیتی، فرصت را برای بخش خصوصی فراهم کنند تا استعدادهای شکوفا شود!

در بازددی که چند ماه پیش از پالایشگاه داشتیم، متوجه شدم حتی درخت‌های محوطه، ثمره کاشته شده‌اند یا کارگاهی کوچک در گوشه‌ای از محوطه ایجاد شده و از میلگرد‌های پرت، پیچ و مهره ساخته می‌شود. بازدید از جزئیات کارهایی که در ستاره خلیج‌فارس انجام شده، برای مدیران و برنامه‌ریزان ما در حقیقت واجب است تا ببینند که چگونه می‌شود و چگونه توانست‌ایم.

کسانی برای آنکه سهمی برای سازش در پیشرفت بترانند، مدعی هستند که اگر برجام نبود، ستاره خلیج فارس به ثمر نمی‌رسید. ۱۰۰ درصد ایرانی ساخته شدن فاز چهارم، پتکی است که بر فرق آن توهم فرود خواهد آمد.

از صفحه اینستاگرام سید یاسر جبرائیلی اقتصاددان و مدرس دانشگاه



روایت

روایت‌هایی از تلاش خستگی‌ناپذیر «خاتون مری»

برای آموزش دانش‌آموزان متفاوتش

جذب‌های مرا می‌کشید و می‌برد

با هم پونه چیدیم

یادم هست برای اینکه حس بویایی «لله» را، که نابینا است تقویت بکنم، او را اواخر اردیبهشت سر زمین بردم. گفتم باید از بین پوته‌های مختلف پونه بچینی. او هم مشغول شد. توی آن همه گل و گیاه تشخیص بوی پونه راحت نبود. فکر نمی‌کردم بتواند از پس این کار بر بیاید. اما الهه توانست پونه‌ها را بچیند و من خیلی خوشحال بودم. با هم شروع کردیم به پونه چیدن. بعد گفت خانم می‌خواهی برایت از درختی که می‌گویی اینجاست چاقاله الان الهام دهم آسانس را می‌خواند البته به صورت متفرقه. کسی نباید. من مواظب بودم و او داشت از درخت چاقاله بادام می‌چید که مادر بزرگ الهه از راه رسید. ما موضوع را گفتیم او هم خندید و گفت اینکه باغ خودمان است الهه.

آن‌هایی که چشم دارند به کجا رسیده‌اند؟!

رفته بودم تهران. پیگیر کارهای شناسنامه یکی از دخترهای نابینا به نام «لهام» بودم که سنسور را کم کنم تا بتوانیم در مدرسه شبانه‌روزی ثبت‌نامش کنیم. رئیس دادگاه به من گفت حالا آن‌ها یک چشم دارند به کجا رسیده‌اند که تو می‌خواهی این را به جایی برسانی. گفتم متأسفم که شما این طرز تفکر را دارید و این را جلو این دختر می‌گویید. گفتم مگر همه باید به جایی برسند؟ آن روز خیلی دلم گرفت. وقتی دیدم نمی‌شود ثبت‌نامش کنم، گفتم الهام خودم دبیرستان را با تو کار می‌کنم. خوشبختانه الان الهام دهم آسانس را می‌خواند البته به صورت متفرقه. الهام تصمیم دارد دانشگاه رشتۀ مشاوره بخواند. مطمئن هستم قبول می‌شود چون واقعا اهل تلاش است.

گفت: تو تا نمیری دست بر نمی‌داری



«راضیه» مشکل بینایی داشت. او را که پیدا کردم چندین بار با خانواده‌اش تماس گرفتم اما او را به کلاس نیاوردند. برای همین خودم گفتم دوباره می‌روم دنبالش. خانه آن‌ها سرر تپه بود و سنگ هم داشتند که من نمی‌دانستم. آن روز که دنبالش رفته بودم، همین که از تپه بالا رفتم و به حیاط وارد شدم، سک با پارس به طرفم آمد و من هم ترسیدم و دویدم. از تپه پرت شدم و پایم شکست. هم پایم شکست و هم کمرم آسیب دید. چند ماهی خانه‌نشین شدم. هر چند باز هم می‌رفتم. یادم هست یک بار رئیس اداره گفت: تو تا نمیری دست بر نمی‌داری (با خنده) به هر قیمتی بود می‌رفتم. خودم نمی‌رفتم چیزی مرا می‌کشید و می‌برد. چیزی فراتر از خودم…

مادرم می‌گوید دلشان را نشکنی

در بچگی پدرم را از دست دادم. خیلی دوست داشتم. همیشه به بچه‌ها می‌گویم اگر مرا دوست دارید، برای پدرم قافحه بخوانید. مادرم هم خیلی با گذشت است. می‌گفت کاری نکنی این بچه‌ها ناراحت بشوند. دلشان را نشکنی. خانواده‌ام پولی از من نمی‌خواستند. من هم نمی‌گویم هیچ چیز از نهضت نمی‌گرفتم چرا می‌گرفتم. من در کارم با استعداد نبودم دانش‌آموزانم خیلی خوب بودند.

به جای من هم زیارت کردند

سال ۹۳ بود. می‌خواستم چند تا از بچه‌ها را برای امتحان معرفی بکنم. گفتم اگر قبول بشوید برای جایزه می‌روید مشهد. این انگیزه‌ای برای بچه‌ها شد. بچه‌ها قبول شدند و من گفتم اداره پول داده است تا شما را به مشهد بفرستم.

البته اداره از این کارها نمی‌کند. خودم کمک کردم و یکی دو نفر هم آدم خیر بودند که کمک کردند. مادر دوستم هم نذری داشت و کمک کرد. خلاصه بچه‌ها رفتند و به جای من هم زیارت کردند.

برای بچه‌ها کتاب هم نوشته‌ام

من بیشتر کارهایی که انجام می‌دهم ایده خودم است. یکی از مدیران از وزارتخانه برای بازدید به کلاس من آمده بود. وقتی بچه‌ها را دید خیلی خوشش آمد. تشویق و تأیید کرد. گفتم می‌توانی کتاب نهضت را برای بچه‌ها به خط بریل بنویسی، چون آموزش بزرگسالان نابینا، ناشنوا و گروه ویژه ذهنی نداشتیم. من هم گفتم بله. البته آنجا فکر کردم آقای دالوند کمک می‌کند و می‌نویسیم. اما وقتی پیش ایشان رفتم و ماجرا را مطرح کردم، گفت نه نمی‌تواند خودت باید بنویسی. می‌خواست خودم حرکت کنم و کار را انجام بدهم. می‌خواستند من در این راه ریخته بشوم. خلاصه کار نوشتن کتاب را شروع کردم. دیدم کتاب‌های بریل بی روح است. گفتم طوری کتاب را آماده کنم که فرق داشته باشد. نخستین جلد را که نوشتم به وزارتخانه فرستادند. بعد هم جلد‌های بعدی را نوشتم. من ۹ جلد نوشتم که جلد آخر آن به دو شکل بینایی و بریل است و دست مدیرکل است. بعضی‌ها می‌گویند کتاب‌ها را بگیر و به نام خودت چاپ کن ولی برای من مهم این است که این کتاب‌ها چاپ بشود تا نابینایان بازمانده از تحصیل بتوانند استفاده کنند. حتماً آدم‌هایی هستند که مثل اوایل شروع به کار من سرگردانم و چاپ این کتاب‌ها ممکن است بتواند کمکشان کند.

تو جای ما را هم تنگ می‌کنی

یادم هست یک روز یکی از معلم‌های رسمی که من یا مینی بوس آن‌ها به روستا می‌رفتم، گفت: مگه بیکاری که هر روز به روستا می‌آیی؟ معلم نهضت که این همه رفت و آمد نمی‌کند. بعد به شوخی گفت جای ما را هم تنگ می‌کنی توی مینی‌بوس. من گفتم اگه شده کف مینی بوس بنشینیم باز هم یایم. گفتم از آسمان برق بیاید، سنگ بیاید می‌آیم. خلاصه هر اتفاقی بیفتد باز هم من می‌آیم.

چه شد که سراغ تحصیل بچه‌های استثنایی باز مانده‌از تحصیل‌رفتید؟

فکر نمی‌کنم من دنبال بچه‌ها رفتم، این بچه‌ها بودند که من را جذب خودشان کردند. نخستین باری که به روستا رفتم و با یکی از بچه‌های بازمانده از تحصیل استثنایی آشنا شدم حدود ۷ سالی بود که نیروی حق التدریس بودم و بعد از آن به صورت رسمی وارد نهضت سواد آموزی شدم و به روستا رفتم.

اینکه در روستا تدریس کنید خواست خودتان بود یا اجبار اداری؟

نه اجباری نبود. من از همان اول دوست داشتم در روستا تدریس کنم. خودم متولد روستا و بزرگ شده شهر هستم. روستای پدری من «فرش» نام دارد. روستا را خیلی دوست دارم. آن زمان هم با خودم فکر می‌کردم در روستا آدم‌هایی هستند که به خاطر برخی از نداشت‌ها و کمبودها نتوانست‌اند پیشرفت کنند و به قول معروف به جایی نرسند. فکر کردم اگر کسی می‌بود و به آن‌ها کمک می‌کرد، می‌توانستند پیشرفت کنند. بچه‌هایی را می‌دیدم که با استعداد بودند اما به خاطر نبود امکانات لازم نمی‌توانستند درس بخوانند برای همین وقتی وارد نهضت شدم خودم تقاضا دادم که برای تدریس به روستا بروم. دیگران تمایلی به رفتن و تدریس در روستا نداشتند اما من دوست داشتم. آنجا گفتم هر چه روستا دوت‌تر و محروم‌تر باشد، بهتر است. گفتم من مشکلی برای رفتن ندارم. حتی به من گفتند این همه شهر سواد آموز دارد چرا دوست داری به روستا بروی؟ اما من با روستا بهتر می‌توانستم کنار بیایم تا شهر.

این‌علاقه شدید به روستا، به روستایی بودن خودتان برمی‌گشت؟

بله. من دنبال سادگی و صمیمیتی بودم که حس می‌کردم در روستا پیدا می‌شود. دنبال بچه‌هایی بودم که خاص بودند و هیچ کس را نداشتند. وقتی برای تدریس در کلاس‌های نهضت به روستا می‌رفتم بیشتر دنبال بچه‌هایی بودم که از تحصیل باز مانده بودند. اعتقاد داشتم زنی که ازدواج کرده است همان قدر که کمکش کنم باسواد بشود و بتواند اموراتش را بگذراند کافی است. ولی دختری که مثلاً نابیناست و به دلایل مالی و یا دلایلی دیگر از درس خواندن باز مانده است و سنش کم است باید به او کمک کرد. درپاره پسر‌ها هم همین طور. مثلاً بنام پسر‌ها برای نهضت منع قانونی داشت اما من به آن‌ها درس می‌دادم. با خودم فکر کردم ثبت‌نامشان نمی‌کند اما به آن‌ها درس می‌دهم.

چه جوری به این بچه‌ها درس می‌دادید؟ به خانه‌های آن‌ها می‌رفتید یا به شکل دیگری؟

من برای کلاس‌های نهضت باید جایی را اجاره می‌کردم. به این بچه‌ها هم آنجا درس می‌دادم. گاهی یک خانه می‌گرفتم، گاهی اگر به مدرسه راهم می‌دادند به مدرسه می‌رفتم و خلاصه به هر شکلی بود بچه‌ها را جمع می‌کردم. سال ۱۳۸۹ به روستای «هما» در ۶۰ کیلومتری الیگودرز رفتم. آنجا با دختری به نام «غفت» آشنا شدم که ناشنوا بود. برای ثبت‌نام به خانه‌ها سر می‌زدم و از جمله وقتی به خانه‌ای رفتم کسی نبود اما بعداً متوجه شدم که دختری در این خانه هست. چند باری او را از دور دیدم. احساس کردم چنگک‌او است که رفت و آمدهای من در روستا برای چیست. آن زمانی که من به روستا رفتم، به من گفتند پنج سالی است که معلم نهضت به روستا نیامده است. یک بار به مادر دختر ناشنوا گفتم دخترش را بفرستد که به کلاس بیاید ولی مادرش گفت او نمی‌تواند یاد بگیرد چون ناشناو است. وقتی این را شنیدم خیلی ناراحت شدم با این حال گفتم عیب ندارد، شما دخترت را بفرست.

وقتی با مادر دختر صحبت کردید دخترش را به کلاس فرستاد؟

نه. برای آن‌ها مهم این بود که دخترشان در کارها به آن‌ها کمک کند. بعد هم فکر می‌کردند اگر برای درس پیش من بیاید چیزی یاد نمی‌گیرد. فکر می‌کردند شرکت در کلاس درس برای دختر ناشنوا یعنی تلف کردن وقتش. چند وقتی که به روستا می‌رفتم سعی کردم با دختر ارتباط بگیرم و به او نزدیک بشوم. صحبت با ناشنوایان را بلد نبودم ولی خوشبختانه توانستم او را یک روز با خودم به کلاس ببرم. توی دفتر یکی از خانم‌ها، برایش سرمشق نوشتم و دیدم چه قدر خوب می‌نویسد. انگار بلد است بنویسد. با اشاره پرسیدم بلدی بنویسی و متوجه شدم که فقط شکل نوشتن حروف را بلد است. چند جلسه‌ای آمد. به اداره آموزش و پرورش رفتم تا کتابی برای تدریس ناشنوایان بگیرم که گفتند نداریم. گفتند کار ما تدریس ناشنوایان نیست. یکی از آقایانی که آنجا بود، گفت اگر

خیلی دوست داری به این دختر یاد بدهی باید کتاب از مدرسه دانش آموزان استثنایی حضرت ایوب بگیري.

رفتید دنبال کتاب؟

بله. همان روز به مدرسه استثنایی رفتم. با مدیر مدرسه صحبت کردم و ایشان از سن و سال غفت پرسید. گفتم متولد ۵۲ است. گفت فکر نکنم با سن بالا آموزش پذیر باشد چون تارهای صوتی ضعیف می‌شود و آن آموزش لازم را نمی‌پذیرد. ولی از معلم ناشنوایان هم اطلاعات بگیر. رفتم پیش معلم کلاس ناشنوایان؛ آقای مداحی. نخستین بار بود که به کلاس ناشنوایان می‌رفتم. وقتی کلاس و بچه‌ها را دیدم حس غریبی پیدا کرده بودم. به دعوت آقای مداحی چند دقیقه‌ای نشستم. وقتی آقای مداحی به من گفت بیا چند دقیقه‌ای سر کلاس بنشین چون می‌خواست من از نزدیک کار با بچه‌ها را ببینم و بدانم سر کلاس نشستن یعنی چه. گفت تو روحیه این کار را نساز. این کار روحیه می‌خواهد. من گفتم روحیه‌اش را دارم و انجاش می‌دهم. گفتم شما به من آموزش بدهید و کمک کنید، من هم یاد می‌گیرم که چه بکنم. گفتم جلو احساساتم را می‌گیرم. گفت نباید بین بچه‌ها تفاوت بگذاری و کلی چیزهای دیگر که لازم بود.



چند جلسه آموزش دیدید؟

ایشان گفت اگر قرار است آموزش ببینی هر روز باید به کلاس من بیایی درست مثل دانش‌آموزان ناشنوا. خلاصه من صبح به روستا می‌رفتم و چون کارم چرخشی بود روز‌هایی که زمانم جور می‌شد به کلاس می‌رفتم. همان چیزهایی را که در کلاس یاد می‌گرفتم به غفت در روستا آموزش می‌دادم. چند ماهی که گذشت، آقای مداحی گفت ممکن است شاگردت را بیاوری شهر که ببینم چه کرد‌ای؟ من هم یک روز غفت را آوردم شهر و بردم به مدرسه. آقای مداحی باور نمی‌کرد غفت چه قدر خوب یاد گرفته است. قبلاً به من گفته بود اگر غفت چیزی یاد نگیرد تو ناامید می‌شوی. بعد هم خواست که هفته‌ای یک بار او را از روستا به شهر ببرم تا در کلاس شرکت کند. من هم این کار را کردم. به شکلی بعد از یاد گرفتن غفت او سفیر کاری شد که من انجام دادم. وقتی سر زمین و یا لب چشمه برای بقیه چیزی می‌نوشت، بقیه تازه متوجه شدند که من چه کاری کردم. بعد از گذشت حدود ۶ ماه غفت را به اداره آوردم تا ببینند او یاد گرفته است. جالب است که آنجا یکی از مسئولان مثل اینکه من کار خاصی نکرده‌ام، گفت این کار را باید به متخصص سپاری؛ اما من به دل نگرفتم چون هدف دیگری داشتم.

خب بچه‌های دیگر را چگونه پیدا کردید؟

بعد از ماجرای غفت در روستا، خنمی بود که به کلاس نهضت نمی‌آمد. یک روز رفتم سراغش که چرا به کلاس نمی‌آیی؟ دم در خانه‌اش ایستاده بودیم و با هم حرف می‌زدیم. گفتم این همه ما دوست داریم شما باسواد بشوید. آن خانم می‌گفت مشکل دارد و نمی‌تواند در حین حرف زدن دختر این خانم را توی حیاط دیدم. گفتم دخترت هم که بزرگ است چرا او به کلاس نمی‌آید؟ آنجا متوجه شدم که آن دختر نابیناست. مادرش می‌گفت اگر من نباشم و برای دخترتم اتفاقی بیفتد چه کار کنم؟ بدون تعارف رفتم داخل خانه و دختر را که فهمیدم اسمش الهه است، دیدم. احساس کردم خیلی دختر مصوم، پاک و مظلومی است. به الهه گفتم دوست داری سر کلاس من بیایی؟ او با تعجب گفت: من که نابینا هستم نمی‌توانم درس بخوانم. نمی‌دانم چرا، ولی آن لحظه به مادرش گفتم: حالا که نمی‌خواهی درس بخوانی، بگذار به الهه درس بدهم. مادرش تعجب کرد که مگر می‌شود به الهه درس



مسیر روزنامه تا خانه را قدم زدم و بغض هم کردم؛ درست مثل لحظات فراوانی از گفت‌وگوی یک‌ساعته و نیمه که چشم‌انم خیس شد. چیزی راه گلویم را می‌گرفت تا توانم آن طور که باید و شاید حرف بز.م. خاتون مری، معلم قراردادی الیگودرز است که چندین سال است همه زندگی‌اش را وقف بچه‌های استثنایی بازمانده از مدرسه کرده است. او را فقط یاد بدهی باید کتاب از مدرسه

داد؟ گفت ما الهه را وقتی کوچک بود به مدرسه برده بودیم ولی او را قبول نکردند. گفتم حالا بگذار بیاید مگر من غفت را درس ندام و با سواد نشده است؟

پس غفت نمونه عملی کار و موفقیت شما شده بود؟

بله. خوشبختانه هر دو از یک روستا بودند. خلاصه یک هفته‌ای طول کشید ولی الهه به کلاسش نیامد و من چند بار دیگر سراغش رفتم. مگر آموزش به نابیناها را هم آموخته بودید؟ نه. هفتم این بسود که در درجه اول الهه را از خانه بیرون بیآورم. الهه آن قدر محدود شده بود که جز خانه جایی دیگر نمی‌توانست برود. الهه را با اصرار از خانه بیرون آوردم. بعد با نخود و لوبیا حروف را برچسته‌سازی می‌کردم. انگشت او را روی حروفی که درست کرده بودم می‌کشیدم تا یاد بگیرد. می‌خواستم شکل حروف را یاد بگیرد. بعد سعی کردم با دادن مداد دستش همین حروف را بنویسد چون او یک درک نوری داشت. دو هفته‌ای مداد دستش دادم. وقتی برای این دانش‌آموز پیش آقای مداحی رفتم، گفت: چرا زودتر ماجرا را به من نگفتی؛ بریل این نیست! تو باید آموزش برای فراماندار برد. فرماندار بدون اینکه من را ببیند لوح تقدیری که معلم نابینان، است. با ایشان، آشنا شدم و سر کلاسشان، رفتم.

یعنی از طریق نهضت چیزی به خودتان نمی‌رسید؟

بیشتر وقت‌ها چیزی نبود و یا خیلی کم بود.

بر خورد خانواده چه طور بود؟ برای آن‌ها مسئله‌ای نبود که این همه کار می‌کردید ولی بدون گرفتن پول کافی؟ نه. مخالفتی نمی‌کردند. خانواده من هیچ وقت نگفتند که این کار را انجام نده.

خانواده‌هایی که بچه‌ها را می‌فرستادند همکاری لازم را داشتند؟

بعضی وقت‌ها مشکلاتی پیش می‌آمد. مثلاً الهه وقتی به کلاس هفتم، رسید باید به تهران می‌رفت؛ چون در الیگودرز کلاس هفتم نبود اما در تهران مدرسه شبانه‌روزی برای نابینایان بود. آقای دالوند گفت باید آنجا ثبت‌نامش کنیم. به خانواده الهه که گفتم، موافق نبودند. من هم به خاطر الهه گفتم اگر موافق نباشید از دست شما شکایت می‌کنم. خلاصه مشکل با اصرار ما حل شد. آقای دالوند الهه را به تهران برد و ثبت‌نام کرد. برای هزینه‌ها هم برای الهه دفترچه‌ای باز کرد برای خرج‌های اضطراری تا زمانی که تحت پوشش بهزیستی قرار می‌گیرد.

من تحت آموزش کسسانی بودم که اگر آن‌ها نبودند من هم نمی‌توانستم موفقیتی کسب کنم. من شاگرد کسانی بودم که شغلشان معلمی نبود، بلکه معلمی عشقشان بود.

الان به بچه‌ها بیشتر کجا درس می‌دهید؟

هر جا که کشد. یا به خانه بچه‌های می‌روم یا بچه‌ها به خانه ما می‌آیند. آن اوایل، آمدن به خانه ما برای بچه‌ها یک کم سخت بود چون بچه‌ها فکر می‌کردند ممکن است همسرم ناراحت بشود. اما الان متوجه شده‌اند که همسرم با من همراه است. همسرم بچه‌ها را خیلی دوست دارد. از اول هم ماجرای بچه‌ها را با همسرم مطرح کردم شکر خدا ایشان هم خیلی کمک می‌کند و از این جهت خدا را شکر می‌کنم.

تا الان چند نفر از بچه‌های استثنایی با کمک شما با سواد شده‌اند؟

۲۰ نفری شده‌اند. الهام در بین بچه‌ها در بالاترین مقطع یعنی کلاس دهم درس می‌خواند.

گفتید ۱۲ سال است این راه را شروع کرده‌اید اما تا حالا رسانه‌ای نشده‌است!

یک بار سال ۹۲ از طرف نهضت سوادآموزی آمدند و مقداری فیلم گرفتند. بعد از آن ماجرای یک گروه آمدند برای ساخت یک مستند. تا جایی هم کار پیش رفت اما دلم نمی‌خواست همکاری بکنم. دلم نمی‌خواست این کارها بخش بشود. اگر الان هم مصاحبه می‌کنم به این دلیل است که فکر می‌کنم شاید این گفت‌وگو‌ها موجب بشود یک نفر در یک گوشه دیگر از ایران برای بچه‌هایی مشابه این بچه‌ها قدمی بردارد. شاید انگیزه‌ای بشود برای یک نفر دیگر. شما هم به عنوان یک خبرنگار بنویسید و به دیگران بگویید بنویسند تا این بچه‌های بازمانده از تحصیل که خیلی از آن‌ها در روستاها هستند، بتوانند به مدرسه بروند. شرط سنی در مدارس استثنایی هیچ معنی ندارد. چرا باید چنین شرطی بگذاریم؟ من دو شاگرد ناشنوا دارم یکی ۲۰ سال دارد و دیگری ۱۵ سال اما نمی‌توانند به مدرسه بروند. بچه‌های استثنایی را با بچه‌های عادی یکی نگیرد. این موضوع را پیگیری کنید تا حق این بچه‌ها را در درس خواندن به آن‌ها بدهند این حق این بچه‌هاست که بتوانند درس بخوانند.

آگهی تغییرات شرکت تولیدی صنعتی اکسیژن ملانکه شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۳۴۸ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۰۵۴۶۱۰

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۳۹۷،۱۱،۱۸ تصمیقات ذیل اتخاذ شد : آقای حمید رضا اعطانی به سمت مدیرعامل و آقای محمدرضا اعطانی به کد ملی ۰۹۳۷۵۹۲۵۶۰ و آقای حسین شایانفر به شماره ملی ۰۷۷۹۴۳۶۳۸۵ به سمت اعضای اصلی هیئت مدیره شرکت برای باقیمانده مدت تصدی مدیران تاتاریخ ۱۳۹۸،۰۹،۰۸ انتخاب گردیدند. آقای جلیل جلیلی فر به کدملی ۰۹۳۱۴۵۸۹۸ به سمت بازرس اصلی و خانم اکرم رجیبیان به کدملی ۰۹۴۰۷۳۵۲۱ به سمت بازرس علی البدل برای مدت یک سال مالی انتخاب شدند.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۳۸۴۶۵۰)

آگهی ابلاغ اوراق مالیاتی

دراجرای ماده ۲۰۸ قانون مالیاتهای مستقیم مصوب اسفندماه ۱۳۶۶ بدینوسیله آگهی اوراق مالیاتی با مشخصات زیر به مؤدیان نامبرده ابلاغ می گردد تا در زمان و مکان تعیین شده مراجعه و نسبت به رفع اختلاف احتمالی برابر مقررات اقدام نمایند ، بدیهی است در صورت عدم مراجعه طبق موازین قانونی رفتار خواهد شد .

ردیف	کلاس	نام مؤدی	سال عملکرد	شماره و تاریخ برگ	نوع برگ	منبع مالیاتی	مبلغ مالیات به ریال	تاریخ مراجعه	محل مراجعه
۶۶	۲۸۸	امیر دلفان	۱۳۹۵	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۲۷	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۴۶،۹۷۳،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۶۷	۴۸۸	حسن گندمکار	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۲۹	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۲۴،۹۴۵،۴۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۶۸	۴۹۷	محمد حسین سوادگران	۱۳۹۴	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۳۰	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۱۴،۸۴۸،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۶۹	۴۹۷	محمد سوادگران	۱۳۹۵	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۳۱	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۱۱،۴۳۸،۷۵۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۷۰	۵۱۴	فاطمه پیر دهنقان	۱۳۹۴	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۳۲	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۸۲،۸۴۶،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۷۱	۵۱۴	فاطمه پیر دهنقان	۱۳۹۵	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۳۳	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۱۵۵،۸۴۶،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۷۲	۵۳۴	علی شیخی	۱۳۹۵	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۳۴	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۴۹،۴۵۰،۵۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۷۳	۵۳۵	محمد پیرانی	۱۳۹۵	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۳۵	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۶۶،۹۴۵،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۷۴	۵۵۰	فاطمه دالنی گاه	۱۳۹۳	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۳۶	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۹،۴۹۲،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۷۵	۶۳۶	علی سالار فرادی	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۳۷	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۱۴۴،۹۴۰،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۷۶	۶۳۶	علی سالار فرادی	۱۳۹۲	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۳۸	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۹،۴۹۲،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۷۷	۶۳۶	علی سالار فرادی	۱۳۹۳	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۳۹	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۹،۴۸۸،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۷۸	۶۳۶	علی سالار فرادی	۱۳۹۴	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۴۰	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۲۴،۴۷۵،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۷۹	۶۹۱	محمد یوزپهرانی	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۴۱	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۹،۴۵۱،۴۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۸۰	۶۹۳	آقای گندمکار	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۴۲	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۳۷،۴۸۶،۱۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۸۱	۶۹۷	رستم برگزیده	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۴۳	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۳،۶۳۵،۶۱۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۸۲	۶۹۹	محمد فارغانی	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۴۴	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۱،۰۹۹،۴۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۸۳	۷۰۳	آقای غریابی	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۴۵	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۳۴،۵۳۸،۸۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۸۴	۷۰۶	آقای خوارزمی	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۴۶	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۱،۶۲۶،۹۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۸۵	۷۰۸	احمد ایزدانی	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۴۷	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۳۶،۱۱۵،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۸۶	۷۱۱	محمد دقتیاری	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۴۸	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۲۴،۴۸۸،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۸۷	۷۲۰	سید تمیز حسینی	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۴۹	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۲،۴۴۳،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۸۸	۷۳۲	محمد مهدی مرشدلو	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۵۰	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۶،۴۵۹،۷۸۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۸۹	۷۳۳	غنت ذوققلاری	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۵۱	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۵۳،۴۵۵،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۹۰	۷۳۵	عباس کریمی شری	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۵۲	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۲،۸۵۱،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۹۱	۷۳۹	آقای موسوی	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۵۳	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۱،۴۸۱،۴۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۹۲	۷۴۴	سید علی احمدی سیلانی	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۵۴	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۸،۳۳۴،۷۱۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۹۳	۷۴۵	علی غریبانی	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۵۵	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۳۰،۹۸۵،۸۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۹۴	۷۵۰	حمید رضا محمد حسینی فدافی	۱۳۹۱	۹۷/۱۰/۱۶-۴۸۹۵۶	دعوت به کمیسیون	مشاغل	۹،۴۸۹،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۷ - ۱۰ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور

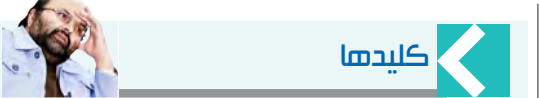
روابط عمومی اداره کل امور مالیاتی خراسان رضوی

آگهی ابلاغ اوراق مالیاتی

دراجرای ماده ۲۰۸ قانون مالیاتهای مستقیم مصوب اسفندماه ۱۳۶۶ بدینوسیله آگهی اوراق مالیاتی با مشخصات زیر به مؤدیان نامبرده ابلاغ می گردد تا در زمان و مکان تعیین شده مراجعه و نسبت به رفع اختلاف احتمالی برابر مقررات اقدام نمایند ، بدیهی است در صورت عدم مراجعه طبق موازین قانونی رفتار خواهد شد .

ردیف	کلاس	نام مؤدی	سال عملکرد	شماره و تاریخ برگ	نوع برگ	منبع مالیاتی	مبلغ مالیات به ریال	تاریخ مراجعه	محل مراجعه
۱	۳۷۰۷ واحد۱۷	سراج زمانی یا آزادی	۱۳۹۱	۹۷/۱۱/۱۳-۱۹۰۸۱۵	دعوت به هیات بدوی	مشاغل	۷/۲۵۲/۷۴۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۲	۳۷۰۷ واحد۱۷	سراج زمانی یا آزادی	۱۳۹۲	۹۷/۱۱/۱۳-۱۹۰۸۱۵	دعوت به هیات بدوی	مشاغل	۲۲/۹۷۰/۵۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۳	۳۷۰۷ واحد۱۷	سراج زمانی یا آزادی	۱۳۹۳	۹۷/۱۱/۱۳-۱۹۰۸۱۵	دعوت به هیات بدوی	مشاغل	۲۲/۹۱۶/۶۵۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۴	۳۷۰۴ واحد۱۷	علیرضا سوهانی طب	۱۳۹۴	۹۷/۱۱/۱۳-۱۹۰۵۰۸	دعوت به هیات بدوی	مشاغل	۴۴/۰۵۵/۹۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۵	۴۱۹۹ واحد۱۷	سید علی سید نبوی	۱۳۹۱	۹۷/۱۱/۱۳-۱۹۰۷۱۵	دعوت به هیات بدوی	مشاغل	۳۳/۴۵۸/۴۸۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۶	۳۷۰۶ واحد۱۷	کامیار رضائی	۱۳۹۴	۹۷/۱۱/۱۳-۱۹۰۵۰۲	دعوت به هیات بدوی	مشاغل	۴۵۰۰۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۷	۳۹۲۱ واحد۱۷	مجتبی دهقانیان	۱۳۹۳	۹۷/۱۱/۱۳-۱۹۰۷۶۹	دعوت به هیات بدوی	مشاغل	۴۵/۹۴۷/۵۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۸	۳۸۸۶ واحد۱۷	ایمان ثنائی زاهد	۱۳۹۲	۹۷/۱۱/۱۳-۱۹۰۷۵۷	دعوت به هیات بدوی	مشاغل	۱۱۵/۸۶۵/۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۹	۳۸۸۶ واحد۱۷	ایمان ثنائی زاهد	۱۳۹۳	۹۷/۱۱/۱۳-۱۹۰۷۵۷	دعوت به هیات بدوی	مشاغل	۱۳۰/۸۵۰/۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۱۰	۳۸۸۶ واحد۱۷	ایمان ثنائی زاهد	۱۳۹۴	۹۷/۱۱/۱۳-۱۹۰۷۵۷	دعوت به هیات بدوی	مشاغل	۱۳۴/۸۴۰/۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۱۱	۴۱۸۳ واحد۱۷	علی اکبر زرنی	۱۳۸۸	۹۷/۱۰/۱۷-۱۷۹۹۴	رای هیات بدوی	مشاغل	۱۰/۶۹۷/۱۴۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۱۲	۳۹۹۳ واحد۱۷	جواد اسفندی	۱۳۸۹	۹۷/۱۱/۱۱-۱۴۴۵۰	قضی	مشاغل	۶/۷۵۴/۸۸۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۱۳	۳۳۰۵	کشاورزی و دامپروری، خواران دشت نیشابور	۱۳۹۱	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۲۷۲۲	مکرر ۱۶۹	مکرر	۹۸۵۷،۸۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۸ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۱۴	۳۵۳۳	مجمع گفت و صنعت، مزه گلزار	۱۳۹۱	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۴۰۶۸	دعوت به هیات بدوی	مکرر	۱۰،۴۸۹،۹۵۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۸ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۱۵	۳۵۵۳	نص دشت نیشابور	۱۳۹۱	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۴۷۷۱	دعوت به هیات بدوی	مکرر	۹۰،۹۴۶،۱۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۸ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۱۶	۳۵۵۳	نص دشت نیشابور	۱۳۹۲	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۴۹۶۱	دعوت به هیات بدوی	حقوقي	۱۵۱،۰۶۹۸	۹۷/۱۲/۲۵ - ۸ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۱۷	۳۶۷۶	تعاونی کشاورزی سربند دشت	۱۳۹۱	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۵۷۹۸	دعوت به هیات بدوی	مکرر	۱۲۵،۰۱۷	۹۷/۱۲/۲۵ - ۸ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۱۸	۳۶۷۶	تعاونی کشاورزی سربند دشت	۱۳۹۲	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۵۹۷۵	دعوت به هیات بدوی	حقوقي	۹۷،۷۲۴	۹۷/۱۲/۲۵ - ۸ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۱۹	۳۹۸۲	آبدین گستر نوین نیشابور	۱۳۹۱	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۴۳۱۰	دعوت به هیات بدوی	مکرر	۴۴۶،۷۵۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۸ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۲۰	۴۱۱۷	نون سازه هزاره شرق	۱۳۹۲	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۴۷۵۵	دعوت به هیات بدوی	حقوقي	۵۵۷،۹۷۸،۶۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۸ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۲۱	۴۴۰۶	ایمن افغانی فیروزه	۱۳۹۱	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۷۵۹۱	دعوت به هیات بدوی	مکرر	۵۰،۶۰۶،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۸ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۲۲	۴۴۸۵	سهند شرق خیام	۱۳۹۱	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۸۰۴۴	دعوت به هیات بدوی	مکرر	۷۵۴،۶۳۱	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۲۳	۴۴۸۵	سهند شرق خیام	۱۳۹۲	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۸۴۴۴	دعوت به هیات بدوی	حقوقي	۴۸۰،۰۰۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور
۲۴	۴۴۹۱	برف ریز خیام	۱۳۹۲	۱۳۹۷/۱۱/۱۰-۵۹۲۷۸۸۳۳	دعوت به هیات بدوی	حقوقي	۶۸،۱۹۷۵۰	۹۷/۱۲/۲۵ - ۹ صبح	اداره امور مالیاتی شهرستان نیشابور

اداره روابط عمومی اداره کل امور مالیاتی خراسان رضوی



درباره‌بی‌فکری

بزرگسال: محمد محسن داری چیکار می‌کنی؟ / کودک (۵ ساله): دارم فکر می‌کنم/ پسر گسال: به چی؟/کودک: به هیچی، فکرم خالیه! این گفت‌وگوی من و بزرگ بود که پارسل برای یکی از کانال‌هایی که حرف‌های جالب بچه‌ها را منتشر می‌کند، فرستادم و امروز همین گفت‌وگو بهانه‌ای شد تا درباره فکر و بی‌فکری بنویسم. بچه‌ها هراسی ندارند اگر فکری ندارند بگویند که فکری ندارند و یا اگر چیزی را نمی‌دانند از دیگران پرسند و به همین خاطر بچه‌ها متفکرترین آدم‌های دنیا هستند. فکر آن‌ها بیشتر از همه ما کار می‌کند. آن‌ها شبیه محققان حرفه‌ای مدام در حال شناختن همه چیز هستند. در حال شناختن رنگ‌ها ، بوها و صداها. در حال ققت کردن به نحوه حرف زدن و حرکات بدن ما هنگام حرف زدن. بچه‌ها خیلی بیشتر از ما بزرگ‌ترها چیز یاد می‌گیرندما بزرگ‌ترها اما همیشه درگیر نقاب‌ایمان هستیم. مدام می‌ترسیم کسی بفهمد ما اشتباه می‌کنیم، مدام نگران این هستیم که دیگران ما را بی‌فکر بدانند، بخصوص در روزگار ما با رشد عجیب رسانه‌ها و کانال‌های انتقال اطلاعات، همه ما به صرافت افتاده‌ایم که این سسینا باشیم. در میهمانی‌های فامیلی با دلیل و بی‌دلیل درباره بحران‌های مهم کشور حرف می‌زنیم و در حل ارائه می‌دهیم. کلمات متفاخر انگلیسی در حوزه‌های مختلف علوم را یاد می‌گیریم و با ربط و بی‌ربط به کار می‌بریم. کتاب‌های عجیب و غریب می‌خریم و طوری در قفسه می‌چینیم که به چشم بیاید. همه ما دوست داریم متفکر به نظر بیاییم، ولی از خودمان نمی‌پرسیم آیا متفکر بودن این نوعی است؟ فلسفه ایران زبان بسیار سختی داشته و آخرین فیلسوفان مهم ما امثال ملاصدرا بوده‌اند. برای همین همه ما فکر می‌کنیم فکر کردن یعنی اینکه مدام دنبال پاسخ پرسش‌های سخت باشیم. اما حقیقت این است که فکر کردن را باید از بچه‌ها یاد گرفت. باید وقتی که نمی‌دانیم به طور طبیعی متحیر شویم و دنبال کسی بگردیم که بداند. باید پرسش داشته باشیم و باید خجالت نکشیم که نمی‌دانیم. قرائ نیستم ما ملاصدرا و نیچه باشیم. ما آدم‌های ساده‌ای هستیم که می‌خواهیم زندگی کنیم باید به خودمان و هستی مسان فکر کنیم و برای درمان دردهای خودمان دنبال حرفی باشیم که به کارمان بیاید. باید تلاش کنیم محیط مان را درست بشناسیم درست همان طوری که بچه‌ها رفتار می‌کنند. باید سعی کنیم چیزهایی را یاد بگیریم که به کار زندگی ما می‌آید نه به کار متفکر نشان دادنمان. چرا که متفکر حقیقی دنبال نشان دادن چیزی نیست. هدفش دیدن و شناختن چیزهاست. آن‌که می‌خواهد باشد و بودن خود را جدی می‌گیرد متفکر است و آنکه می‌خواهد نمایش بدهد آدم بی‌فکری بیش نیست .

نشریات جهان

ایستگاه/ امیر محمد سلطان یور

تحلیل انگلیسی

هفت‌نامه نیواسیتیسمن چاپ انگلیس در تازه‌ترین شماره خود به صورت ویژه به ایران و انقلاب اسلامی پرداخته‌است. این نشریه بی‌توجه‌به ماهیت انقلاب اسلامی و حضور مردم ایران در راهپیمایی ۲۲ بهمن امسال، با تیتَر «انقلابی که اسلام را دین‌کال را تحریک کرد» و عکسی از تظاهرات سال ۵۷ به عنوان طرح روی جلد خود، تلاش دارد انقلاب اسلامی را، نمادی از اسلام افراطی و رادیکال معرفی کند. زیر تیتَر: «انقلاب ایران زنجیره‌ای از واکنش‌ها را در جهان اسلام سبب شده‌است» هم قصد دارد افراط‌گرایی برخی جریان‌های اسلامی را به گردن انقلاب اسلامی بیاورد. نیواسیتیسمن همچنین در مقاله‌ای معتقد‌است که ترامپ در انتخابات آینده آمریکا نیز پیروز خواهد بود.

زندگی در ماتریکس

نشریه نیویورک که هر دو هفته یکبار به چاپ می‌رسد، به تشابه عجیب دنیای امروز با چیزی که در فیلم مشهور هالیوودی اتفاق افتاد، پرداخته‌است. این نشریه با به روی جلد بردن عکسی از کیتا ریوز، بازیگر مطرح سینما و انتخاب تیتَر «ما در ماتریکس زندگی می‌کنیم» می‌گوید سه‌گانه مشهور ماتریکس که برای نخستین بار ۲۰ سال پیش اکران شد، تقریباً همه چیز زندگی امروز ما را به درستی پیش‌بینی کرده‌است. نیویورک همچنین در مقاله‌ای که توسط یکی از فعالان جدی مبارزه با تغییرات آب‌وهوایی منتشر شده، در میان همه نگاره‌ای‌ها، از خوشبینی در مورد آینده می‌گوید.

جوامع صنعتی‌تر، خرابی‌اندان بیشتر!

نشریه علمی آمریکن ساینستیتس که هر دو ماه به چاپ می‌رسد، عکس جلد خود را به خروج مناطق مرداب اطراف خلیج مکزیک از شرایط بحرانی اختصاص داده‌است. این نشریه عکسی از بزرگراهی در میان سرزمین‌های باتلاقی ایالت لوئیزیانا منتشر کرده که بعد از سرازیر شدن گسترده نفت در سال ۲۰۱۰ در آستانه نابودی کامل قرار داشت، اما عکس جدید نشان می‌دهد که توانسته‌از لحاظ طبیعی خود را بازیابی کند. این مجله همچنین در مقاله دیگری، خراب شدن دندان در میان مردم بعد از صنعتی شدن جوامع را بسیار بیشتر از قبل عنوان کرده‌است.

گزارش از شخص

در جست وجوی راز گل سرخ

اول اسفند ۱۳۹۴ خبر در گذشت «امیرتو اکو» منتشر شد

و اعتصاب! می‌ماند مادر بزرگش که با وجود کم سودای، پای ثابت کتابخانه سیار بود و عشق جمع کردن و خواندن کتاب: «مادر بزرگ هیچ‌نوع تبعیض فرهنگی میان کتابها قائل نمی‌شد. همان جوری رمان‌های دوزاری را می‌خواند که داستایوفسکی و بالزاک را می‌بالعید!»

کج بودم

خاطر‌اتش از کودکی و دوران جنگ فقط همین‌ها نیست. اگر مثل خیلی از نوشته هایش شوخی نکرده باشد، بخشی از این کودکی و نوجوانی با گرسنگی ناشی از جنگ می‌گذرد و «اکو» به جز کتاب خواندن و زغال روشن کردن باید دائم در برابر گلوله‌های اشغالگران خاالی بدهد تا زنده بماند. البته در ۸۰ سالگی، زنده ماندنش را مدیون گرسنگی کشیدن هایش دانسته و گفته بود: «احتمالاً به همین دلیل است تا حالا زنده مانده‌ام چون اگر تا خرخره هم‌برگ خورده بودم، در ۵۰

سالگی می‌باست مرده باشم!»

«اکو» ی کوچک البته یک فاشیست داغ و پر حرارت هم بوده و به یونیرفم فاشیستی خودش هم کلی افتخار می‌کرده‌است. نخستین جایزه‌اش را هم در ۱۰ سالگی به خاطر پیروزی در یک رقابت فاشیستی گرفته‌است. همه این فاشیست بودن تا همان دوره نوجوانی و جوانی‌اش ادامه دارد: «دیکتاتوری موسولینی و فاشیسم در همه رویدادها و تمام جنبه‌های زندگی، ذهنیت ما را شکل داده بود. هنوز هم متحیرم که چطور توانستم از شر آن افکار خلاص شوم.»

برای خلاص شدن از شر افکارش، هم از رادیوهای کشورهای دیگر کمک گرفته بود. هم زدگی به بحث‌های سیاسی پدرش با پسرعموی پیر، بداخلاق و ضد فاشیسم، گوش داده بود، کتاب هایی از نویسنده‌های مختلف را خوانده بود و دست آخر وقتی موسولینی را دستگیر و زندانی کرده بودند، فهمیده بود در دنیا و ایتالیا افکار و احزابی به جز فاشیسم هم وجود داشته‌است: «برایم غیرقابل‌باور بود که این مرد را که از زمان تولدم، خدای ایتالیا بود، با لگد بیرون انداخته‌اند، من بهت‌زده بودم، گج و سردرگم…»!

استفا داد

این بهت زدگی و سردرگمی مختص دوران نوجوانی‌اش نیست. «اکو» در جوانی و میانسالی هم اسگار در برخورد با پدیده «دین» و دینداری، مدتی به این سردرگمی دچار می‌شود و برخی نشانه‌ها و عوارض آن هم تا پایان عمر با او باقی می‌ماند! بر اساس گفته‌های خودش تا سن ۲۲ سالگی کاتولیک مؤمن کلیسارو بوده‌است اما از این دوره به بعد به قول خودش از «کاتولیسیسم» استعفا می‌دهد و به یک جور دین غیر روحانی گرایش پیدا می‌کند! اگر برایتان جای سؤال است که چرا «اکو» برای رفتارش از اصطلاح کناره گیری با استعفا استفاده می‌کند و یا معنی دین غیر روحانی چیست، توضیحات خودش را بخوانید و اگر دستگیرتان شدد که درباره دین و دینداری چگونه فکر می‌کند، خبرش را به ما هم بدهید: «دین یکی از

نه طنز

«س.گ» دستگیر شد!

ایستگاه / م.ظرافتی

۹۲۷ گوسفند وارداتی و پلاک‌گذاری شده، در محدوده فرودگاه امام خمینی(ره) گم شدند!

با هر متر و میقاسی حساب کنید، گوسفند چیزی نیست که گم بشود. حالا به فرض گم هم که بشود باز چیزی نیست که پیدا نشود! دور از جانمان در دوران طفولیت که دست مادرمان را رها می‌کردیم و گم می‌شدیم، با اینکه ابعادمان نهایتاً یک متر در سی سانتی‌متر بود، بع بع نمی‌کردیم و پلاک هم نداشتیم، بازهم هرطور شده پیدایمان می‌کردند. در این مورد نمی‌دانم اشکال از مسئولان است که دو رمه گوسفند را گم کرده و نمی‌توانند و نمی‌خواهند پیدایش کنند، یا از گوسفندها که پیدا نمی‌شوند! یعنی اگر روی در و دیوار فرودگاه آگهی بچسباندند و از گوسفندها خواش کنند که پیدا شوند، احتمال اینکه گوسفندها با پای خودشان برگردند به دامن ما به مراتب بیشتر از این است که مسئولان پیدایش کنند!

اما شما اصلاً خون خودتان را کیف نکنید. من به شما اطمینان می‌دهم چند صباح دیگر اعلام می‌شود سلطان گوسفند دستگیر شده و جای هیچ نگرانی نیست. بعد تلویزیون چند سکانس از آقای «س.گ» ملقب به سلطان گوسفند را پخش می‌کند و سلطان محترم، با چهره شطرنجی از پشت پرده‌های اختلاس گوسفند پرده برداری می‌کند. ندامت و پشیمانی از صدای سلطان گوسفند می‌بارد و هم‌زمان یک آهنگ مخوف (ترجیحاً موسیقی متن فیلم شرلوک هولمز در پس زمینه اجرا می‌شود. اسم برنامه هم که احتمالاً «گوسفند سیاه» باشد، در پنج دقیقه با فونت شکسته و با صدای ماشین تایپ قدیمی گوشه تصویر تایپ می‌شود. توجه داشته باشید که ماجرا از همین طریق ماستحالی می‌شود و این وسط قرار نیست گوسفندهای گم شده پیدا بشوند! اصلاً گوسفند وارداتی را کی دیده، کی داده و کی گرفته!

افقی

- حاوی نامه است- یار دیرین آش- جواب منفی
- جوش و خروش- خبرگزاری رسمی کویت- از وسایل نقاشی
- آکنده- برکه کوچک- مشکل- زیرپا مانده
- زمان بی‌پایان- پس غذا- دانه میوه‌هایی چون هندوانه و خربزه و ... - واحد ورزش والیبال
- پروش دهنده حیوانات اهلی- تایم- وسنی ۶ گدا- گشاده- سقف فروریخته
- بالاامدن آب دریا- روکش چشم- عملی در زراعت برای بالا بردن راندمان
- صوت تعجب خانمانه- کیفی کفش لاستیکی قدیمی- از لبنیات- قلب قرآن
- اضطراب- از اقوام کشور یوگسلاوی سابق- صحنه نمایش
- گاهی از مادر دلسوزتر می‌شود- محو کردن- سوموند
- سر به راه- خویشان- پایتخت جمهوری ایرلند
- بله ایتالیایی- مقتول- جمع در به معنی مروراید- درشت- نابودی



هم مقالات نظری می‌نویسم و مثل استادان دانشگاه زندگی می‌کنم... مثل استادی زندگی می‌کنم که آخر هفته‌ها رمان می‌نویسد و مانند نویسندهای زندگی نمی‌کنم که در دانشگاه درس می‌دهد. من بیشتر در کنفرانس‌های علمی شرکت می‌کنم. در واقع، فرد دیگری ممکن است نظر متفاوتی در مورد من داشته باشد. شاید کار دانشگاهی من باعث اختلال شهرت من به عنوان یک نویسنده شده باشد!

دار و دسته‌احق‌ها

یک همسر خوب و شایسته داشت که معلم هنر و البته آلمانی بود نه ایتالیایی. یک پسر و یک دختر، دو کتابخانه بزرگ مسکونی (آپارتمانی در میلان که کتابخانه‌اش ۳۰ هزار جلد کتساب دارد، خانه ویلایی در «ریمینی» که کتابخانه‌اش ۲۰ هزار کتاب دارد)، ۳۵ دکترای افتخاری، یک بغل شهرت تمام نشدنی، آثاری که از حیث فروش حیرت انگیزند و... یک غده بدخیم سرطانی در لوزالمعده که فوریه ۲۰۱۶ به همه خوشی‌ها و ناخوشی‌های زندگی‌اش پایان داد. با همه این‌هایی که گفتم هنوز به اندازه چندین هزار کلمه دیگر حرف ناگفته درباره او وجود دارد.

اجازه بدهید از میان همه این ناگفته‌ها، بخش‌هایی از یکی از آخرین مصاحبه‌هایش درباره اینترنت و فضای مجازی را بیاوریم: «...این یک چالش برای گونه بشر است. اگر در گذشته بشر همیشه در تلاش بوده بیشترین طبقه‌بندی موجود ممکن را انجام دهد، اما حالا بیشترین اطلاعات را در اختیار دارد بدون کوچکترین طبقه‌بندی... انگار همه خرسندند از این اشتفتگی و سردرگمی در زیر این حجم عظیم اطلاعات. الان اینترنت مثل قالب ماهیگیری کار می‌کند که به لرزه در آمده و ماهیگیر فکر می‌کند ماهی بزرگی به چنگ آورده، در حالی که در نهایت یک قوطی کنسرو عایدش شده... بزرگ‌ترین مشکل شبکه‌های اجتماعی این است که به «دار و دسته‌احق‌ها» هم حق صحبت می‌دهد. همان‌هایی که قبلاً فقط در قهوه خنده‌ها بعد از دو سه لیوان نوشیدنی صحبت می‌کردند و نمی‌توانستند به جامعه آمیز برزند، حالا به اندازه یک نویلیست «حق اظهار نظر» دارند... کافی است ببینید در شبکه‌های اجتماعی چه کسانی بیشتر تعقیب کننده (follower) دارند. این به جامعه آسیب می‌زند...».

روزمره نگاری



بکشید یا پد و بیراهتان را تمام کنید یا گوشه‌ای بایستید پیاده بشوم من. هنوز جمله‌ام کامل منعقد نشده که ختم جلسه با ترمز وحشتناک ماشین و پرت شدن همگی به جلو، اعلام می‌شود.کودک معصوم نگاهم می‌کند. لیخند می‌زنم به صورت مضطربش و شکلی برایش درمی‌آورم که خنده‌اش می‌گیرد.کرایه‌ه را می‌دهم اگرچه راننده تشخیص داده بین رعایت حقوق مسافر و فحش پرانی، دومی را انتخاب کند و حق به جانب وسط جاده، با یک «خوش آمدید» عذرم را بخواهد و اضافه کند: روز بارونی اونی که کمیابه، تاکسیه... که مسافر جلویی در جواب می‌گوید: خیر، اشتباه به عرضتان رساندند. اونی که کمیاب و قیمتی،ه اخلاق حسنه است اخوی! تاکسی نوشتست: کاش هر کدامان - از کی روز بارانی مثلاً - عزممان را جزم کنیم آدم بهتری بشویم، پدر، مادر، برادر و دوستی که اشتباهاتش را می‌پذیرد و رفغ و رجوع می‌کند.

بی‌ترمز...

ایستگاه / رقیبه توسلی

مسافر بخت برگشته پیاده می‌شود و راننده خیلی عصبانی می‌ماند توی تاکسی. باران یک لحظه امان نمی‌دهد و بیرون قوطی آهنی، ابرها معرکه راه انداخته‌اند.

یک آن صدای ذهنم را وسط داد و هوار راننده می‌شنوم که می‌پرسد: چرا این قدر اوقات تلخ و بد زبان است سَر صبحی؟ که کودک ریزه میزهای را کنار خانوم بغلی می‌بینم خودش را چسبانده به بشیشه.

تازه منظره دردناک برایم کلید می‌خورد. نمی‌توانم بپذیرم این کوچولو تمام الفاظ رکیک قاف و کاف و شین دار راننده را شنیده باشد.

از خشم و خروش بی‌پایان مرد پشت فرمان لجم می‌گیرد و اعتراض می‌کنم: بزرگوار! چرا مراعات نمی‌کنید؟ بچه توی ماشین نشست، که پُر هوار جواب می‌دهد: شما دیگه حرف حسابت چیه؟ می‌دونم بنده خدا. کور نیستم، دختر خودمه.دلم به حال مسافر قبیلی می‌سوزد، به حال دخترکی که سرفه کُزُل زل زده به خیابان، به حال خدوم و به حال همه مسافرانی که بی خبر با به وسیله نقلیه آدم‌های سَقی می‌گذارند.

دست بردار نیستم. این بار با لحنی جدی‌تر می‌گویم: آقای محترم شما به عنوان راننده حقوقی دارید، ما هم به عنوان مسافر. زحمت

۱۳. تکرار یک حرف- همنشین جان- فرومایه- یک و یک-

۱۴. عکس اکل- ماه ولادت امام علی(ع)- از نیروهای چهار گانه ارتشی- ۱۵. میوه تازه رس- حشرای در هواپما- افت-

عمودی

- اشیاء پرزنده جاسوسی هدایت‌پذیر از راه دور- بی‌سازي ساختمان‌ی
- اتوبوس هوایی- سابقا به آن تامينات می‌گفتند- ضمير همیشه غایب
- ناراست- نوعی ساز شبیه طبل بومی مناطق جنوبی کشور- جاده آهنی- راکبان
- دبهم- پینش- ساز دهان گشاد
- از عوامل فنی صدا و سیما- لحظه- لاستیک مرتجع- شب روستا
- درخت تسبیح- نوعی رنگ با کاربرد نقاشی صنایع چوبی
- تردید- پیکانه- پس از تپه می‌آید
- خیل- از وسایل ورزش ژیمناستیک- حیاط- گنجایش
- پنهان شدن- از ضمایر ملکی- مخترع

تلفن

۱۰. در اتاق خواب بجوییدش- الم

۱۱. شهر بی‌دفاع- ابرزمینی- بنیان- عید باستانی

۱۲. عضو شنای ماهی- به دست آوردن- از چاشنی‌ها

۱۳. درهایی در همسایگی یونان و ترکیه- گاز حیاتی- خراب شده- صوت ندا

۱۴. قدم یکپا- خودروی شخصی- هدیه عید

۱۵. سیاح طبیعت- از شبکه‌های سیستم پخش دیجیتال کشور

حل جدول شماره قبل

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

منظور نظر، دیدگاه ها و انتقادهائیان در خصوص جدول هستیم یا تما با ما تماس بگیرید